**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب فصول**

**بررسی پاسخ شیخ به فرمایش صاحب فصول**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و هشتم\_28 اسفند 1398**

قال الشیخ قدس سره فی الرسائل: فالمثال المطابق لما نحن فیه أن یکون الظنون المعمولة فی تعیین الطریق بعینها هی المعمولة فی تحصیل الواقع، لا یوجد بینهما فرق من جهة العلم الاجمالی بکثرة مخالفة إحداهما للواقع و لا من جهة منع الشارع عن إحداهما بالخصوص.

کما أنا لو فرضنا أن الظنون المعمولة فی نصب الطریق علی العکس فی المثالین کان المتعین العمل بالظن فی نفس الواقع دون الطریق.  
فما ذکرنا، من العمل علی الظن، سواء تعالق بالطریق أن بنفس الواقع، فإنما هو مع مساواتهما من جمیع الجهات.

فإنا لو فرضنا أن المقلد یقدر علی إعمال نظیر الظنون التی یعملها لتعیین المجتهد فی الاحکام الشرعیة مع قدرة الفحص عما یعارضها علی الوجه المعتبر فی العمل بالظن، لم یجب علیه العمل بالظن فی تعیین المجتهد، بل وجب علیه العمل بظنه فی تعیین الحکم الواقعی.

بحث این جا بود که شخصی دفاعا از صاحب فصول به مرحوم شیخ اشکالی کرد که شیخنا شما گفتید بین ظن در مساله اصولیه با ظن در مساله فرعیه تساوی است بلکه می خواهید ظن در مساله فرعیه را مقدم کنید بر ظن به مساله اصولیه در حالی که حق قضیه عکس است. ظن به مساله اصولیه جا برای به مساله فرعیه نمیگذارد. دو مثال زد یکی مثال مقلد با دو مظنه، یکی مثال قاضی او هم با دو مظنه.

اما مقلد مظنه اولش ظنونی است که در تعیین مجتهد به کار می برد، که از زید یا امر تقلید کند، مظنه دومش، خودش با مطالعاتی که دارد ظنونی به نفس حکم واقعی پیدا می کند، اینجا قطعا ظن مقلد در تعیین مجتهد که ظن به طریق است مقدم است به ظن متعلق به حکم واقعی به ظنون در مسائل فرعیه فقهیه. پس ببینید ظن به طریق مقدم است بر ظن به خود حکم واقعی. این یک مثال بود.

مثال دومش فعلا بماند اگر چه جلسه قبل اشاراتی داشتیم ولی فعلا بماند چون می خواهیم با سیر فرمایش شیخ جلو برویم.

شیخ می فرماید بین بحث مقلد با دو مظنه با بحث ما تفاوت است. مقلد درست است با دو مظنه روبرو است ولی این دو مظنه هم سنگ یک دیگر نیستند. یک مظنه مضبوط است و غالب المطابقه للواقع. یک مظنه غیر مضبوط است غالب المخالفة للواقع. خب اینجا ظن به طریق مقدم است به ظن به خود حکم واقعی. اما اگر مقلدی را فرض کنیم که همان ظنونی را که برای تعیین مجتهد بکار می برد همان ظنون را برای تعیین حکم واقعی به کار ببرد، یعنی هر دو ظن مضبوط باشند و غالب المطابقه للواقع خب اینجا کی گفت ظن به طریق، مقدم است بر ظن به حکم. اتفاقا اینجا نباید سراغ عمل به ظن در تایید مجتهد برود بلکه واجب است عمل کند بظنه فی تعیین حکم الواقعی.

شما نباید مثالت یکی از این دو مورد باشد:

1. دو ظنی باشد یکی به طریق و یکی به خود حکم که ظن به طریق از جهت خود ظنیتش اقوی باشد از ظن به حکم. تساوی بین این ها برقرار نباشد. این یک ظن قوی است و ان یک ظن ضعیف. وقتی ظن به طریق اقوی به ظن خود حکم شد قطعا ظن به طریق مقدم است. شما این جا را مثال نزنید. جایی را مثال بزنید که تساوی باشد.
2. دو مظنه بیاورید یکی ظن به طریق، ظنی که شارع از ان نهیی نکرده است. و دوم ظن به خود حکم از راه قیاس. یعنی ظنی که شارع از ان نهیی کرده است. خب این جا هم معلوم است ظن به طریق مقدم است بر ظن خود حکم

شما لطف کنید جایی را برای من مثال بزنید که امر من مردد بین دو مظنه باشد که هیچ کدام منع شرعی ندارد و هر دو با هم برابری دارند ان وقت این جا بگویید بین این دو که هر جهت تساوی هست، ظن به طریق مقدم است بر ظن به خود حکم، مثال تقلیدت غلط بود اگر می خواهی مثال بزنی دو مظنه برای مقلد باشد که هر دو مظنه به یک درجه باشند منتها یک مظنه تعلق بگیرید به طریق، یک مظنه تعلق بگیرد به حکم بعد بگویدد ظن به طریق مدقم است و این را شما مثال نزدید.

مثال دوم شما قاضی بود. گفتید و القاضی یعمل بالظن ، قاضی عمل می کند به ظن به طریق به این که این راه برای فصل خصومت است نه ظنی که خودش به حق واقعی بین المتخاصمین دارد. من قاضی مظنه دارم به این که حق واقعی با زید است ولی مظنه دارم به این که باید در اینجا به این راه فصل خصومت شود. به این راه، به این طریق. اینجا باید ظن به طریق را مقدم کنم شیخ اعظم نه ظن به خود حکم. پس ببینید ظن در طریق شیخنا مقدم است بر ظن به خود حکم فرعی. شیخ اینجا هم می خواهد جواب دهد.

قال الشیخ: و کذا القاضی إذا شهد عنده عادل واحد(همین یک نفر) بالحق لا یعمل به و إذا أخبره هذا العادل بعینه بطریق قطع هذه المخاصمة، یأخذ به.

فإنما هو لاجل قدرته علی الاجتهاد فی مسأله الطریق بإعمال الظنون و بذل الجهد فی المعارضات و دفعها. بخلاف الظن بحقیة أحد المتخاصمین، فإنه مما یصعب الاجتهاد و بذل الوسع فی فهم الحق من المتخاصمین، لعدم إنضباط الامارات فی الوقائع الشخصیة و عدم قدرة المجتهد علی الاحاطه بها حتی یأخذ بالاحری.

و کما أن المقلد عاجز عن الاجتهاد فی المسألة الکلیة، کذلک القاضی عاجز عن الاجتهاد فی الوقائع الشخصیة، فتأمل.

توضیح ذلک: مستشکل به حضرت شیخ عرض می کند شیخنا قاضی دو مظنه دارد، ظن به طریق، ظن به این که حق با زید است نه عمر، اینجا را ظن به طریق عمل می کند. چر ا شما می فرمایید تساوی؟ چرا می فرمایید ظن به مساله فرعیه مقدم است؟ شیخ می گوید اخه این مثال قاضی روشن است که ظن به طریق در موارد زیادی مقدم است. من گفتم جایی را مثال بزنید که ظنون از هر جهت هم تراز و هم پایه باشند. شما جایی را مثال زدید که این است:

من زید و عمرو پیشم آمده اند برای قضاوت، زید دوست زراره است و زراره هم عادل قطعی است. از ماجرای بین زید و عمرو هم خبر دارد. زراره عادل مطلع از ماجرا به من می گوید حق با زید است در این قصه. فقط زراره گفته است، یک نفر گفته است، خب این برای من ظنی ایجاد می کند.

حال زراره یک بار دیگر امد پیش من و گفت سمعتُ عن الصادق علیه السلام البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر. اگر بخواهم بر طبق این حدیث زراره عمل کنم که ظن به طریق ایجاد می کند، حق را باید بدهم به عمرو اگر بخواهم به ان ظن اولی عمل کنم باید حق را بدهم به زید. خب اینجا من شیخ انصاری هم می گویم حق را بده به عمرو. ظن به طریق مقدم است بر ظن به مساله فرعیه. این جا درست است. خب اینجا من قاضی می دانم بروم سراغ معارضات ببینم اینجا این راه معارضی دارد ندارد چه باید کرد در قطع این مخاصمه اما در ظن اولی که زراره گفت حق با زید است، راه تحقیق بر من بسته است فقط من هستم و یک گزارش زراره. در ظن طریق راه تحقیق، تتبع، سنگین و سبک کردن، تعادل و تراجیح بین شهود برقرار کردن، دارم، ولی انجا ندارم، اینجا معلوم است ظن به طریق مقدم است.

به عبارت اخری ما گفتیم جایی ظن به حکم واقعی مقدم است بر ظن به طرق که هر دو مظنه مضبوط باشند، هر دو هم تراز باشند. هم دو قابل دسترسی و نفی واثبات باشند ان وقت ظن به خود حکم مقدم است. جایی باشد که شما بتوانید در هر دو مظنه اجتهاد بکنید. اما اینجا که نمی شود خوب معلوم است ظن به طریق مقدم است. چنان که در مساله مقلد معمولا ظن به حکم، ظن مضبوط قانون مند و قابل قبولی نیست. مقلد است اما گفتیم اگر فرض کنید ظن قوی بود ان مقدم است در قاضی هم همین جور. هم چنان که مقلد عاجز است از اجتهاد در مسائل کلیه. قاضی هم عاجز است از اجتهاد در وقایع شخصیه. این چنین مواردی قطعا ظن به طریق مقدم است.

فتامل، دقت کنید که آنی که من گفتم ظن به طریق پس از ظن به خود حکم جای دارد انجایی است که این دو هم آورد یکدیگر باشند هر دو قابل قبول باشند، هر دو مضبوط باشند، این دو مثالی که شما بیان کردید، دو مظنه مقلد و قاضی هم تراز یکدیگر نیستند. هذا و للکلام تتمة و تکمله ان شاء الله در جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.